**فقه: زکات، جلسه 55: 07/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

خب روایت زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر عن ابی عبدالله(ع) را صحبت می‌کردیم.

می‌گوید انهما قالا مال الیتیم لیس علیه فی العین و الصامت شیء فاما الغلات فان علیه صدقة واجبه؛ که این روایت در نقل دیگری که در کافی وارد شده به این شکل وارد شده: لیس علی مال الیتیم فی الدین و المال الصامت شیء؛ آن دین آمده، بعدش هم مال صامت، شیء فاما الغلات فعلیه الصدقة واجبه؛ آن مال صامت یا صامت مال داشته باشد یا نداشته باشد آن خیلی مهم نیست، ولی آن دینش همچنان که در جلسه قبل عرض کردم محرف عین هست. در مورد دین یک صحبت خاصی اینجا نیست.

عرض کنم خدمت شما اما در مورد کلمه صامت، در لغت صامت را مختلف معنا کردند. من حالا بعضی از عبارات لغویون را می‌خوانم. در صحاح دارد قولهم ماله صامت و لا ناطق فالناطق الحیوان و الصامت ما سوا؛ صحاح، ج4، ص1559؛ در المحکم دارد ماله صامت و لا ناطق، الصامت الذهب و الفضه، نه مطلق غیر حیوان، خصوص ذهب و فضه؛ و الناطق الحیوان؛ در محکم، ج8، ص297؛ ابن سکیت تعبیرش این است که در المخصص، ج2، ص147 از ابن سکیت نقل کرده، ماله صامت و لا ناطق؛ الصامت الموات، و الناطق الحیوان لا یستعمل الا فی الجهد، ای انه لا یقال له صامت و ناطق؛ حالا آن بحثی که لا یستعمل الا فی الجهد، احتمالا مرادش این است که صامت و ناطق را با همدیگر بخواهند به کار ببرند، و الا صامت تنهایی را در عبارت‌های مثبت، به کار بردند. احتمالا می‌گوید این له صامت و ناطق با همدیگر بخواهند به کار ببرند مرسوم نیست. در مقام منفی صامت و ناطق را با هم به کار می‌برند. و الا حالا مثال‌های حالا برایتان بعد هم بعضی مثال‌هایش را در روایات می‌خوانم که کلمه صامت به کار رفته در جملات مثبت. همین روایت مورد بحث ما البته لیس علیه فی العین و الصامت شیء است، در جمله منفی است؛ ولی در عبارت‌های مثبت هم به کار رفته، حالا من عبارت‌های مثبت را هم برایتان می‌خوانم.

عرض کنم خدمت شما بعضی از لغویون هر دو تفسیر را آوردند. یک جا این تفسیر را آوردند، یک جا آن تفسیر را آوردند. مثل شمس العلوم؛ شمس العلوم یک جا می‌گوید یقال ماله ناطق و لا صامت، ای مال، بعد ای مال، بعد می‌گوید فالصامت الذهب و الفضه و الناطق الحیوان؛ ابتدا که می‌گوید ماله، ناطق و لا صامت، می‌گوید المال، کأن کل با این عبارت همه مال داشتن را و تفسیر می‌کند می‌گوید فالصامت الذهب و الفضه و الناطق الحیوان. این در شمس العلوم، ج6، ص3821 است.

در ج10، ص1644 اینجور دارد: یقال ماله صامت و لا ناطق، فالصامت ما سوی الحیوان من المال و الناطق الحیوان؛ تاج العروس هم باز مختلف نقل کرده است. یک جا تاج العروس، ج3، ص85، می‌گوید من المجاز ماله صامت و لا ناطق، الصامت من المال الذهب و الفضه، و الناطق منه الحیوان من الابل و الغنم؛ ای لیس له شیء؛ تاج العروس، ج3، ص85. ولی در ج3، ص459 اینجوری دارد: من المجاز حولهم ماله ناطق و لا صامت ای حیوان و لا غیره من المال فالناطق الحیوان و الصامت ما سوی، و قیل الصامت الذهب و الفضه. این هم این عبارت.

در لسان العرب، خب بعضی از این عبارت‌ها را هم دارد. عبارت تازه‌ای که در لسان العرب هست، دو تا عبارت هست که من یادداشت کردم. در لسان العرب، ج10، ص354 می‌گوید قولهم ماله صامت و لا ناطق فالناطق الحیوان و الصامت ما سواه و قیل الصامت الذهب و الفضه و الجوهر؛ جوهر هم اضافه کرده؛ و الناطق الحیوان من الرقیق و غیره؛ نکته‌ای که اضافه کرده این حیوانی که اینجا می‌گویند به اصطلاح برده‌ها را هم شامل می‌شود. لازم نیست حیوان در مقابل انسان باشد. من الرقیق و غیره، ثمی ناطق لصوته؛ این لسان العرب، ج10، ص354 است. لسان العرب، ج14، ص449، این هست: ابن الاعرابی جاء بما صئا و صمت؛ صئا با صاد و همزه؛ جاء بما صئا و صمت ای یعنی جاء، می‌گوید صئا یعنی صوته، صدادار باشد. یعنی جاء بالشاط و الابل و ما صمت بالذهب و الفضه؛ این از ابن اعرابی نقل می‌کند.

ولی الاسمعی می‌گوید که الصائی، همان صئایی که آنجا هست، صائی با صاد و همزه، کل مال من الحیوان مثل الرقیق و الدواب و الصامت مثل الاصواب و الورق و ثمی صامتا لانه لا روح له؛ لسان العرب، ج14، ص449. البته ظاهر لا روح له این هست که در مقابل حیوان است و مثلا گیاهان و اینها هم چون روح ندارند آن را شامل نمی‌شود.

یک تعبیری در مجمع البحرین هست، من فکر می‌کنم این تعبیر، تعبیرخوبی است. نمی‌دانم غیر از مجمع البحرین من ندیدم این تعبیر را در جایی. مجمع البحرین، ج2، ص209 می‌گوید المال الصامت الذهب و الفضه، این یک. بعدش می‌گوید و هو خلاف الناطق، و هو الحیوان، کأن یک اطلاق دیگری، دو تا تفسیر دارد می‌کند. بعد می‌گوید و اکثر ما یطلق الصامت علی الجماد و الناطق علی الحیوان؛ ولو عرض کنم صامت به معنای مقابل حیوان است، ولی بر جماد اطلاق می‌شود. بر گیاهان اطلاق نمی‌شود کأن، بر اشجار و غلات و امثال اینها اطلاق نمی‌شود. شاید به اعتبار بعضی از روایات ما هست که ایشان این تفسیر را کرده است. چون ما در این روایات صامت را در مقابل غلات قرار داده؛ غلات را جزو صامت نگرفته است. فاما الغلات فعلیه الصدقه واجبه که این یا به اعتبار این هست که صامت به معنای ذهب و فضه است و در نتیجه غلات از آن خارج است یا به این اعتبار هست که صامت به معنای جماد است؛ یعنی یا آن روح له هم، مراد از لا روح له اعم از روح نباتی راهم مثلا شامل بشود که در مقابل نبات هم بخواهد به کار برود. حالا این عبارت‌های اینها.

من در روایات که نگاه کردم، روایات به نظر می‌رسد، دو تا روایت من دیدم کلمه صامت در آن به کار رفته، و به خصوص یک روایتش تقریبا روشن هست که مراد از صامت مطلق غیر حیوان نیست. مراد از صامت مثلا ذهب و فضه است. در کافی، ج5، ص91، رقم2، می‌گوید: ما یخلف الرجل شیئا اشد علیه من المال الصامت، کیف یصنع به، قال یجعله فی البستان و الدار؛ خب بستان و دار غیر از حیوان است دیگر؛ ولی کأن بستان و دار مصداق مال صامت نیستند، مال صامت یک چیزی هست که بستان و دار را شامل نمی‌شود. این اطلاق متناسب با همان معنایی هست که در بعضی از کلمات لغویون بود که ذهب و فضه به کار برده بودند.

س: در فقیه حائط هم دارد، در فقیه حائط هم دارد

ج: بله، حائط همان بستان است. با حائط، بستان، حائط مراد به اصطلاح باغ هست، در مقابل عرض کنم باغ که دیوار دار هست، که بستان هم در واقع همان است. با بستان تفاوتی ندارد حائط. حائط در مقابل مزرعه است. مزرعه نوعا خب دیوار نداشته، بر خلاف باغ که دیوار داشته و بستان، بستان و حائط یکی هستند.

حالا آنجا چطور شده آن، احتمال می‌دهم که عطف تفسیری بوده که در حاشیه برای بستان را حائط معنا کردند؛ چون بستان اصلش فارسی است، همین بوستان فارسی است. حائط در عربی بیشتر مستعمل بوده است. فکر می‌کنم.

س: گفته قال یجعله فی الحائط، یعنی فی البستان

ج: بله بله همین عرض کردم. حالا آن حائط را به بستان معنا کرده، ممکن است حالا بستان را کسی به حائط معنا کرده باشد. علی ای تقدیر.

خب عرض کنم خدمت شما بستان و حائط به یک معنا هستند. و اینجوری.

این یک روایت که این از آن استفاده می‌شود که ظاهرا به همان معنای ذهب وفضه است که در کلمات لغویون به کار رفته است.

یک تعبیر دیگر هم هست، آن ولو به این صراحت نیست ولی این هم با ذهب و فضه بیشتر تناسب دارد. عن ابی ابراهیم علیه السلام می‌گوید کلما لم یکن رکازا فلیس علیک فیه شیء قال قلت و ما الرکاز، قال الصامت المنقوش؛ صامت یعنی ذهب و فضه؛ منقوش یعنی نقش دار، یعنی مسکوک؛ به اصطلاح طلا و نقره‌ای که مسکوک باشد، توش زکات هست. طلا و نقره تا وقتی که مسکوک نباشد زکات ندارد.

ثم قال اذا اردت ذلک فاسبکه فانه لیس فی سوائک الذهب و نقار الفضه شیء من الزکاة؛ به صورت از سکه بودن در بیاورش آبش کن و تبدیل کن به شمش؛ شمش طلا و شمش نقره اینها زکات ندارند، اگر می‌خواهی زکات به آن تعلق نگیرد.

خب این مجموعا آن مقداری که البته در این روایت تعبیر غلات را خارج قرار داده. اینکه غلات را خارج قرار داده به احتمال زیاد آن معنایی که در نوع کتاب‌های لغت وجود دارد ذهب و فضه هست، یا مطلق غیر حیوان، مطلق غیر حیوان را، این حالا کدام یک از این دو تا، البته اگر مطلق غیر حیوان باشد، غلات را هم شامل می‌شود. این باید مراد همین ذهب و فضه باشد که در این روایت وارد شده است.

البته یک نکته اینجا هست. آن نکته این است که یک مطلبی مرحوم آقای حکیم دارند که اگر یک روایت عرض کنم خدمت شما، صدرش یک مفهومی داشته باشد و ذیل با آن مفهوم یک نحوه تنافی داشته باشد، ذیل حمل می‌شود برای اینکه در مقام بیان احد مصادیق صدر باشد. اینجا اگر مراد از مال الصامت مطلق غیر حالا مطلق غیر حیوان باشد، همان ذهب وفضه مثلا باشد، مراد از مال صامت ذهب و فضه باشد، کأن این روایت می‌گوید که لیس علی مال الیتیم فی العین و المال الصامت شیء، در مقام نفی زکات فقط زکات را در مال، حالا آن عین را هم در پاورقی معنا می‌کند العین ما ضرب من الدنانیر و عین النقد، یعنی طلا و نقره مسکوک؛ که آن وقت صامت که درمقابل این هست، عطف عام به خاص است، می‌خواهد بگوید در مسکوک و ذهب و فضه که حالا ولو غیر مسکوک هم باشد برایش شیئی نیست. حالا من آن را البته مراجعه نکردم ببینم که این عین به معنای دیگری می‌توانیم اینجا بگیریم یا نه؛ یک قدری در مورد عینش نیاز به مطالعه دارد.

ولی غرضم این نکته است که این روایت به هر حال ازش استفاده می‌شود که گفته در ذهب و فضه زکات نیست. در مال یتیم در ذهب و فضه زکات نیست. این که تقیید کرده به ذهب و فضه ممکن است ما بگوییم که این در مقام مفهوم است. مفهومش این است که در غیر ذهب وفضه ولو مواشی باشد، غلات باشد، زکات هست. پس آن فاما الغلات فان علیه صدقه واجبة، آن چیست؟ مرحوم آقای حکیم ایشان عقیده‌شان این است که در این جور موارد ذیل را به معنای احد مصادیق صدر قرار می‌دهند؛ کأن صدر می‌گوید که در ذهب و فضه زکات نیست، در غیر ذهب و فضه زکات هست؛ یکی از مصادیق غیر ذهب و فضه غلات است. ایشان اینجوری معنا می‌کنند. و در مواردی روایات را به این نحو معنا می‌کنند.

حاج آقا می‌فرمودند نه این معلوم نیست که اینجوری باشد. ممکن است آن ذیل قرینه باشد برای اینکه مقسم خصوص، یعنی ذهب و فضه و غلات است. اصلا مواشی در محل صحبت امام علیه السلام نبوده و امام علیه السلام حکم ذهب و فضه و غلات را خواستند بیان کنند. مواشی را حکمش را در کلام امام علیه السلام چیز نباشد. آن مثلا در روایت هست می‌گوید که اذا در بحث تعدد در غسل؛ می‌گوید: اذا غسلته فی المرکنه فمرتین و اذا غسلته فی ماء جار فمرة واحده؛ خب اینجا گفتند که مثلا از آن روایتی که اذا غسلته فی المرکنه فمرتین که در مقام بیان هست که تعدد را فقط در مرکن ذکر کرده که در مقام بیان هست، اگر قرار بود مثلا در غیر مرکن تعدد معتبر باشد باید ذکر می‌کرد، آن در مقام بیان ما یعتبر فیه التعدد چون برآمده، استفاده می‌شود که در غیر مرکن تعدد معتبر نیست؛ بنابراین در کر تعدد معتبر نیست. و ذکر جاری در ذیل روایت از باب احد مصادیق مفهوم صدر است. اینجا مرحوم آقای حکیم اینجوری بیان فرمودند.

ولی حاج آقا می‌فرمودند نه اینجا دراین مقام هست که امام علیه السلام فقط می‌خواهند حکم مرکن و ماء جاری را بیان کند. علت اینکه فقط حکم این دو تا را می‌خواهد بیان کند این است که آن زمان‌ها هیچ وقت نمی‌رفتند در ماء کر لباس بشویند. لباس را یا در لگن می‌شستند یا سر چشمه می‌شستند. آب راکد کر را که نمی‌رفتند لباس بشویند و خراب بکنند، در انبار بخواهند لباس بشویند، در حوضی باشد، چون جاری‌های آن شکلی که مثلا استخری امثال اینها باشد آنها جاری بودند؛ استخرهایشان استخری بوده که از یک طرف آب وارد می‌شده و از آن طرف آب خارج می‌شده است؛ آنها جاری بودند. یک استخری باشد که جنبه جاری نداشته باشد، آنها آبش راکد باشد، آن هیچ وقت در آن لباس نمی‌شستند؛ چون برای این نگه می‌داشتند که آبش خراب نشود. به محض اینکه دو تا لباس بشوری، این آبش ضایع می‌شود. و این است که هیچ وقت سابقا هم که در خانه‌ها آب لوله کشی نبوده، حوض را پر می‌کردند، در خود حوض که لباس نمی‌شستند، حوض آب را می‌آوردند بیرون، پاشویه داشته، در پاشویه می‌شستند، یعنی در آن مرکن و امثال اینها. این است که اصلا غسل در کر مطرح نبوده، کری که جاری نباشد،

س: استخرهایی هست که آب می‌آید داخلش، یا اول کری‌اش را می‌بندند

ج: نه به طور متعارف این جور نبوده. استخرهایی که وجود داشته استخرهای کشاورزی است. استخرهای کشاورزی از یک طرفش آب وارد می‌شود، از یک طرف خارج می‌شود. متعارف استخرهای کشاورزی این هست که در مسیر آب یک جوی، استخر می‌گذارند. از یک طرف آب داخل می‌شود، از یک طرف خارج می‌شود، هم به خاطر اینکه آب نگهداری بشود، گاهی اوقات به خاطر اینکه ماهی‌ آنجا پرورش بدهند، برای پرورش ماهی و امثال اینها ولی آبش جریان دارد.

س: جریانش به خاطر اینکه آب خراب نشود

ج: آب خراب می‌شود، آب خراب می‌شود. علت اینکه چیز هست، آب، این است که در جایی که آب جاری وجود ندارد، مثلا خانه‌هایی که آب جاری وجود نداشت، هر یک مدت یک بار آب تهیه می‌کردند، آنها خیلی مواظب بودند که این آب کثیف نشود. رویش یک چیز می‌گذاشتند، خیلی وقت‌ها مثلا یک دانه چوب می‌گذاشتند که آشغال داخلش ریخته نشود و امثال اینها. هیچ وقت در این شکلها متعارف نبوده که در یک چنین آب کر غیر جاری بخواهند لباس بشویند. علتی که امام(ع) وارد بحث کر نشده، چون به متعارف ناظر بوده. متعارف یا شستشو در مرکن بوده، یا شستشو در ماء جاری بوده و امثال اینها.

البته در این روایت یک نکته‌ای وجود دارد، آن این است که مگر مواشی متعارف نبوده؛ چرا امام علیه السلام به مواشی نپرداخته؟ این خودش یک سوال هست که چرا امام علیه السلام به مواشی نپرداخته؟ این ممکن است حالا من این را فعلا در حد سوال طرح می‌کنم، شاید کسی بگوید عین این معنایش اعم از سکه مسکوک است. این را مراجعه نشد من یک مقداری روی عین کار کنم ببینم که از جهت تطبیقات و مثال‌ها و هم قول لغویین هم مثال‌هایش این را رفقا کار کنند، من هم نگاه می‌کنم ببینم که در مورد عین ما می‌توانیم عین را یک معنای عامی بگیریم که مواشی هم شامل بشود. یکی از مشکلاتی که در مورد این روایت هست، این است که حکم مواشی چیست. مواشی داخل در حکم غلات را دارد یا حکم عین را دارد که در کلمات شارحین حدیث مورد کلام هم قرار گرفته است.

خب حالا این باشد این را بعدا رفقا کار کنند ما بحث را بعدا ادامه خواهیم داد.

من امروز یک مقدار بحث جانبی می‌خواهم بحث دیگر بکنم. به تناسب یک روایتی را می‌خواهم بخوانم، بعضی از عامه و حتی بزرگان عامه گاهی اوقات روایت‌هایی که نقل کردند، روایت‌هایی است که توهین صریح به پیغمبر(ص) هست، ولی اینها یا به جهت اینکه چون در فضائل بزرگانشان بوده، این محبتی که نسبت به بزرگانشان داشته اینها را یا غافل شدند یا بی اعتنا بودند، خیلی برایشان مهم نبوده که اینها توهین به پیغمبر(ص) باشد؛ علتش این است که حبک الشیء یعمی و یصم باعث می‌شده که خیلی وقت‌ها اصلا برایشان اهمیت نداشته باشد.

من حالا یک روایت را می‌خوانم و یک توضیحی می‌خواهم در مورد این روایت بدهم. این روایت روایتی است که در منابع زیادی از عامه وارد شده که مسند احمد هست با دو طریق، جلد 33، ص135 و 130؛ الادب المفرد، جلد 1، ص177؛ فضائل الصحابه، جلد 1، ص260؛ اسد الغابه، جلد 1، ص54؛ و منابع دیگری که من حالا همه را یادداشت نکردم.

من حالا عبارتی که در مسند احمد، ج33، ص135 هست می‌خوانم؛ از اسود بن سریع نقل شده. می‌گوید ان الاسود بن سریع قال اتیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت یا رسول الله انی قد حمدت ربی تبارک و تعالی بمحامد و مدح و ایاک؛ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اما ان ربک تبارک و تعالی یحب المدح، در بعضی نقل‌هایش یحب الحمد است. حالا با به اصطلاح فرق ندارد؛ چون هم محامد هم مدح دارد. هات من تدهت به ربک؛ قال فجعلت انشده، حالا این اسود بن سریع شاعر بوده، و شعری گفته بوده، می‌گوید فجعلت انشده، شروع کردم این شعر را برای حضرت خواندن؛ فجاء رجل فاستأذن، شخصی وارد شد، در وصفش می‌گوید ادلم طوال، طوال در بعضی نقل‌ها هست و در بعضی‌ نقل‌ها نیست، اصلع، اعسر، ایسر؛ ادلم را می‌گویند الطویل الاسود، این که در طوال در بعضی نقل‌ها هست و بعضی نقل‌ها نیست، چون در خود ادلم طوال بودن خوابیده. بزرگ درشت سیاه چهره؛ اصلع یعنی موی جلوی سرش ریخته؛ اعسر، ایسر، اعسر، ایسر شاید هم اعسر یسر باشد، در المنجد دیدم نوشته الاعسر الذی یعمل بشماله یقال فلان اعسر یسر ان یعمل بیده جمیلا، شخصی که خیلی گنده با دو دستش کار می‌کند و اینها، نشانگر یک نوع زخم بودن و هیکلی بودن، یک کس خیلی قوی و قدرتمند؛ این اعسر و ایسر نشانه آن است.

قال فستنصی له رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم، کأن پیغمبر(ص) از او ترسید و وصف لنا ابو سلمه کیف استنصته، ابو سلمه راوی روایت وصف کرد که پیغمبر(ص) چه جوری ساکت کرد، طلب سکوت کرد. در این طلب سکوت در بعضی نقل‌ها، در استرقابه دارد، پیغمبر(ص) فرمود: س، س، دو تا سین گذاشته. در فضائل الصحابه می‌گوید پیغمبر(ص) گفته اس، اس؛ در مسند احمد، جلد 33، ص130 نوشته بین، بین؛ این بین بین باید تحریف سین سین باشد، همان سین سین که در استرقابه نقل شده. در بعضی از نقل‌ها الان یادداشت نکردم کدام بود، نوشته پیغمبر(ص) فرمود اسکت، اسکت. ظاهرا همین س، س، سینی که ما می‌گوییم همین هست. در همین نقلی که داشتم می‌خواندم می‌گوید وصف لنا ابو سلمه کیف استنصته قال کما صنع بالهر، گربه را چه جوری می‌خواهند ساکتش کنند، این جوری.

فدخل الرجل فتتکلم ساعة ثم خرج، ثم اخذت انشده ایضا ثم رجع بعد فاستنصتنی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و وصفه ایضا، فقلت یا رسول الله من ذا الذی استنصتنی له، فقال هذا رجل لا یحب الباطل، هذا عمر بن الخطاب؛ این کسی هست که از باطل خوشش نمی‌آید. حاج آقا می‌فرمودند که این معنایش این است که ما که نعوذ بالله از الواط هستیم، ما اهل گعده هستیم، اهل باطل هستیم و امثال اینها، این کسی هست که از باطل به اصطلاح خوشش نمی‌آید و امثال اینها.

این روایت، روایتی هست صدر و ذیلش با هم تناقض دارد. می‌گوید خداوند انی قد حمدت ربی تبارک و تعالی بمحامد و مدح و ایاک، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عما ان ربک تعالی و تعالی یحب المدح؛ خدا مدح را دوست دارد، خدا مثلا باطل را دوست دارد؟ مراد این هست که باطل است این مدحی که شما می‌خوانید؟ خدا دوست دارد باطل را، پیغمبر(ص) دوست دارد باطل را، هذا رجل لا یحب الباطل عمر بن الخطاب؛ این واقعا چه جوری می‌شود این روایت را معنا کرد!

در ابو اسحاق هوینی نمی‌دانم کیست. این یک کتابی دارد به نام النافله فی الاحادیث الضعیفة و الباطله، جلد 2، ص55، این روایت را ذیلش می‌گوید ثم انی اری ان فی المتن نکاره و هی امر النبی صلی الله علیه و آله و سلم، سنی است، حالا من صلی الله علیه آله‌هایش را خودم اضافه می‌کنم، و الا در خیلی از اینها آل ندارد. و هی امر النبی صلی الله علیه و آله للاسود بالامساک عن انشاد الشر عند دخول عمر معللا ذلک و انه رجل لا یحب الباطل فانبی صلی الله علیه و آله اولی بحجر الباطل، می‌گوید اگر قرار است باطل باشد خب پیغمبر(ص) چرا آن باطل را چیز کرد؛ بعد ادامه‌اش می‌گوید شعر دو قسم داشتیم؛ حق داشتیم، باطل داشتیم، از روایت شعر ان من الشعر لحکمه، حکمت است و امثال اینها، این شعر که الزاما شعر باطل نیست که اینها وجود دارد.

در حلیة الاولیاء ابی نعیم، جلد1، ص46 مراجعه کنید، یک معنای بی مزه خنده داری در مورد این معنا کرده، می‌گوید این هذا رجل لا یحب الباطل می‌خواهد بگوید که شما اگر عادت کردید به شعر خواندن، این عمر ناراحت می‌شود که چون می‌گوید که شعر بخوانید در جاهای دیگر هم، نه اینکه این شعر باطل است، این شعر باطل نیست، ولی این انقدر حساس است که شعر بخوانید، می‌گوید شما شعر بخوانید، دهانتان عادت می‌کند به باطل، ولو اینجا شعر، شعر حق است، جاهای دیگر شعر باطل می‌خوانید و امثال اینها؛ و الا این باطل نیست، این حق است و خب می‌بینید که صدر و ذیل روایت را نمی‌شود با همدیگر جور کرد.

حاج آقا می‌فرمودند ببینید اصلا این محدثینی که اینها را نقل کردند، هیچ به آنها برنخورده که ای بابا به پیغمبر(ص) توهین شد. به پیغمبر(ص) توهین شد، هیچ اصلا، هیچ، حالا من یک عبارت دیگری بیاورم، وقتی به سرانشان تلقی می‌کنند که توهین شده چه می‌کنند. این در ضعفای کبیر عقیلی، جلد 5، ص351 این هست: کان زید بن المبارک لزم عبد الرزاق فاکثر عنه ثم خرّق یا خرق کتبه و لزم محمد بن ثور، فقیل له، این زید بن مبارک کسی است که در شرح حالش گفتند که ثقة عابد، خیلی اهل عابد بوده، کتاب زهد هم دارد، زهدش معروف است و اینها، چاپ هم شده. کان زید بن المبارک لزم عبد الرزاق فاکثر عنه ثم خرّق یا خرق کتبه و لزم محمد بن ثور، فقیل له فی ذلک، خب چطور شد که از عبد الرزاق دست کشیدی و کتابت را هم پاره کردی و امثال اینها، فقال کنا عند عبد الرزاق فحدثنا بحدیث معمر عن الزهری، نمی‌دانم مَعمر است مُعمر است، تلفظش هر دو جورش را داریم ولی این را نمی‌دانیم تلفظش کدام است. عن الزهری عن مالک بن اوس بن الحدثان الحدیث الطویل فلما قرأ، این مالک بن اوس بن حدثان، یک روایت مفصلی هست در منابع اهل تسنن مفصلش، مختصرش وارد شده که می‌گوید که حضرت علی(ع) و عباس آمدند پیش عمر مطالبه میراث کردند. عمر گفت که عجب آدمایی هستید، آمدید مطالبه میراث می‌کنید مگر نمی‌دانید ابو بکر گفته که پیغمبر(ص) فرموده انا معائش الانبیاء لا نورث ما ترکنا الصدقه و این حرفها چیست و این اصل روایت مفصلی است که من حالا به آن روایت مفصل کار ندارم. مالک بن اوس بن حدثان، یک آدم مزخرفی است، همان اعرابی جلف که در بعضی روایات ما یا بزال علی عقبیه یا امثال اینها همین مالک بن اوس است یا اوس بن حدثان؛ در بعضی چیزهایش اوس بن حدثان است. کسی است که شهادت داده برای اینکه برای گرفتن فدک از حضرت زهرا(س) این شهادت داده وامثال اینها و حالا آنها بماند، خود این روایت را در مقام بحث از آن روایت نیستم، خودش یک بحث مفصلی دارد و اینها. غرضم نکته دیگری است اینجا.

می‌گوید فلما قرأ قول عمر لعلی و العباس فجئت انت تطلب میراثک من ابن اخیک و جاء هذا یطلب میراث امرأته من ابیها؛ قال عبد الرزاق انظروا الی الانوک؛ انوک یعنی احمق، یقول تطلب انت میراثک من ابن اخیک و یطلب هذا میراث امرأته من ابیها الا یقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، می‌گوید خطاب به عمر می‌کند، می‌گوید این احمق سرش نمی‌شود که این جمله‌اش توهین به پیغمبر(ص) است؛ چطور اسم پیغمبر(ص) نمی‌آورد، می‌گوید تطلب انت میراثک، خطاب به عباس می‌کند می‌گوید تو آمدی میراث برادرزاده‌ات را بگیری، این آقا هم آمده میراث برای زنش بگیرد میراث از پدرش. بابا این برادزاده و این پدر، رسول الله(ص) است، چرا رسول الله تعبیر نمی‌کنید، این چه تعبیری است، چرا این قدر توهین آمیز تعبیر می‌کنید احمق. می‌گوید این کلمه احمق را که شنیدم به عمر گفت دیگر تمام شد، قال زید بن المبارک فقمت فلم اعد الیه و لا ارزی عنه حدیثا ابدا؛ به پیغمبر(ص) توهین می‌شود، هیچی، حالا این به عمر توهین بشود، توهینی که در مقام دفاع از رسول الله(ص) است. حالا درست یا غلط، من به آن کار ندارم که عبد الرزاق در این اعتراضش محق است یا نیست، آن را کار ندارم. بحث من این است این احساس که شخصی در مقام دفاع از پیغمبر(ص) توهین بکند به برزگانشان این توهین دیگر بخشودنی نیست. دیگر باید همه روایاتش را بشوییم، کتاب‌هایش را به اصطلاح خرق کنیم، امثال اینها. اینها چیست؟ اصل قضیه این است که اینها محبت بزرگانشان انقدر در قلبشان جای گیر شده، حبک الشیء یعمی و یصم، اصلا یا نمی‌فهمند بعضی چیزها توهین هست، یا می‌فهمند برایشان مهم نیست توهین باشد یا نباشد. این است که در قضایای اخیر هم که اتفاق افتاده، این که مثلا این جملات توهین به اهل بیت پیغمبر(ع) هست یا نمی‌فهمند یا برایشان مهم نیست. همین مقداری که در مقام چیز مشروعیت خلفایشان بخواهند استدلال کنند کافی است دیگر حالا توهین باشد یا نباشد یا اصلا نمی‌فهمند، یعنی این بحث اصلی این است و جالب اینجاست بعد می‌آیند مقایسه می‌کنند این را با گفته‌ای که حضرت آیة الله وحید دارند که داستان حضرت مریم(س) و توهینی که آنجا رخ داده. ببینید بابا داستان حضرت مریم(س) این است؛ یک توهینی دشمنان کردند، کفار کردند، توهینی که این قدر برای حضرت مریم(س) سنگین است که آرزوی مرگ می‌کند. لیتنی مت قبل، یک چنین توهین سنگینی. ایشان می‌فرمایند که این توهین را که دامن حضرت مریم(س) را گرفته، و پرش حضرت مسیح علی نبیناو آله و علیهم السلام را گرفته که این ایام، ایام تولد حضرت مسیح(ع) هم بود بنابر نقلی که اینها مثلا بوده، خب ایشان می‌فرماید که این توهین فقط به وسیله قرآن می‌شود پاسخش را داد و الا از تورات و انجیل و این جور چیزها، از انجیل نمی‌شود ما پاسخ این توهین را و این بهتانی که به حضرت عیسی(ع) و به مادر صدیقه‌شان وارد کردند، این توهین را با انجیل نمی‌شود پاسخ داد، فقط با قرآن می‌شود پاسخ داد. به همین جهت هم بوده که وقتی در آن قضیه مهاجرینی که به حبشه می‌روند در مقابل به اصطلاح نجاشی، سوره مریم خوانده می‌شود برایش خیلی جالب می‌آید. علتش این است که سوره مریم هست که می‌تواند دامن حضرت مریم(س) را از آن بهتانی که به ایشان بسته بودند، پاک کند. خب این یک داستان، بهتان موجودی که، بهتان سنگین را ایشان می‌گوید این بهتان را فقط قرآن و کسی که می‌خواهد قرآن را آتش بزند نمی‌فهمد با آتش زدن قرآن دامنه آن بهتانی که به حضرت مریم(س) زده شده را نمی‌شود پاک کرد. ولی مگر با اهل بیت عصمت و طهارت(ع) کسی بهتانی زده غیر از این که شما دارید با این حرفایتان کأن یک نوع تهمتی را مطرح می‌کنید.

ببینید یک داستانی برایتان نقل بکنم. سید مهدی شجاعی نویسنده مذهبی معروف که کشتی پهلو گرفته‌اش خب معروف است و کتاب‌های دیگری که در، دادستان از ایشان شکایت کرد به عنوان اینکه ایشان، چیز یک نشریه‌ای داشت به نام نیستان، شکایت کرد به اینکه ایشان نشریه‌ای منتشر کرده که درش چیز ضد اخلاقی دارد، یک داستانی هست ضد اخلاقی و ایشان را محاکمه کردند. محاکمه کردند دادگاه ایشان را تبرئه کرد. سید مهدی شجاعی نشریه نیستانش را بست، گفت من ولو در این دادگاه تبرئه شدم، ولی اینکه دادستان ما در این حد باشد که بیاید من را به اتهام ضد اخلاق، منی که همیشه نویسنده مذهبی بودم و غیر از نویسنده مذهبی کار دیگری نمی‌کردم، اصل به اصطلاح دغدغه من مذهب بوده، من را اصلا به عنوان متهم بکنند، ولو دادگاه تبرئه‌اش کرد، بعداز آن دیگر نیستان را زد تعطیل کرد. بعضی چیزها اصلا طرحش توهین است. بحث سر این نیست که این آقا می‌خواهد بگوید که نعوذ بالله ائمه معصومین(ع) مثلا چیز هستند یا نیستند. آن حرف‌ها که به اینها نیامده؛ ولی اصل طرح این قضایا توهین است. علت این است که اینها در این توهین‌ها نمی‌فهمند. یا نمی‌فهمند یا برایشان مهم نیست. مهم این است که سران‌شان را بخواهند برایشان مشروعیت ببخشند، همین که مشروعیت بخشیدند دیگر حالا بقیه‌اش مهم نیست.

عرض می‌کنم این شما این که می‌گویم کسانی مثل ابن اثیر در اسد الغابه، احمد بن حنبل، امثال اینها این را نقل می‌کنند، هیچ هم حاشیه نمی‌زنند که پیغمبر(ص) چطور دارد توهین به او می‌شود، تعبیرات را ببینید چه شکلی است، ولی زید بن مبارک به محض اینکه توهین به خلفایشان را می‌شنود چه می‌کند. توهین، من این برخورد به علت این است که یک تعبیری زراره دارد، در شرح حال، در ارث، ببینید آن تعبیر چیز می‌گوید که در مورد بعضی از مسائل ارث از اینها سوال می‌کنیم، ازشان سوال می‌کنیم می‌گویند که این مطلب را کی گفته، آیا در قرآن هست، می‌گویند نه، می‌گویی در سنت هست، می‌گویند سنت پیغمبر(ص) هست، می‌گوید نه، می‌گویی پس در کجا هست، می‌گوید سنت فلان و فلان؛ اصل قضیه مشکل قضیه این است که بسیاری از آقایان برایشان بزرگانشان اهمیتشان از اهل بیت پیغمبر(ص) مهم‌تر است. اهمیتشان، حالا اهل بیت پیغمبر(ص) این وسط به آنها توهین بشود مهم نیست، یا نمی‌فهمند یا مهم نیست. و این جور تعبیرات توهین آمیز را تعبیر می‌کنند، و بعد هم ادامه‌اش می‌دهند دیگر قس علیه تمام داستان‌ها را.

حالا انشاء الله خداوند ما را، حالا یک نکته را من اینجا هم ضمیمه بکنم یادم رفت قبل از این بگویم، این اسود بن سریع که روایتش را نقل کردم، در شرح حالش در تهذیب الکمال می‌گوید کان شاعرا محسنا قاصا و هو اول من قص فی مسجد البصره؛ یکی از مشکلات اصلا تاریخی ما همین قصاصین بودند. قصاصین کسانی که می‌رفتند بالای منبر قصه سرایی می‌کردند. مشکل ما این مشکل این قصاصینی هست که در طول تاریخ پدر اسلام را این قصاصین قصه پرداز آوردند. آقای رسول جعفریان یک کتابی دارد در مورد نقش قصه پردازان در تاریخ اسلام، و این چه داستان‌هایی که این قصاصین و جعلیاتی که این قصاصین نکردند و امثال اینها. مشکل بسیاری از اینها این هست که بعضی چیزها روایات‌ قصاصین است. روایات قصاصین جای روایت‌های محدثین واقعی که برایشان تقید داشتند را گرفته است.

خداوند انشاء الله به همه ما توفیق بدهد که همیشه محبت اهل بیت(ع) در قلب‌هایمان جاگیر باشد و دامنه قیامت در ما و نسل ما دشمن اهل بیت(ع) قرار ندهد و تعصب را، ببینید حب کورکورانه تعصب است. حب کورکورانه یعنی شخصی که نمی‌داند دارد چه کار می‌کند. خیلی‌ها ولو چیزهایی که تعبیراتی می‌کنند شاید یا نمی‌خواهد، ولی به هر حال چنان حب این شخص را کر و کور کرده، که توهین به پیغمبر(ص) را درک نمی‌کند، اصلا برایش اهمیت ندارد که توهین است. یک تعبیری سید محمد باقر حجت دارد. سید محمد باقر حجت یک مطلبی دارد یک شعری دارد، می‌گوید در جرعه‌ای از دریا هم داستانش آمده، من حالا وقت گذشته داستانش را نمی‌خواهم نقل بکنم. ولی خود آن شعر را می‌خواهم نقل کنم که ایشان اول یا امیما گفته بود، بعد خوابی که حضرت زهرا(س) دیده بود گفته بود یا امیما چرا می‌گویی یا حمیرا بکن، که شعرش این است حالا می‌گوید فیا حمیرا صبک محرموا لاجل عین الف عین تکرموا، به خاطر یک شخص هزار شخص احترام می‌شوند.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین